

عبرتی از علل و عوامل انحرافات یهود در قرآن

فاطمه ژبان
دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث

چکیده:

در قرآن کریم بنی اسرائیل بیش از سایر ملل مورد توجه قرار گرفته و داستان‌ها، انحرافات و کجروی‌های این قوم بارها و بارها در قرآن مطرح و افشا شده است. هدف قرآن از بیان شرح حال امت‌های گذشته، خصوصاً بنی اسرائیل، عبرت‌آموزی مسلمانان از آن قصص است: **لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ** (یوسف: ۱۱۱) مقاله حاضر درصدد بیان و شمارش انحرافات و خطاهای یهود- که در کتب و مقالات متعدد بیان شده- نیست، بلکه به بیان ریشه‌ها، علل و عوامل مؤثر در پیدایش این انحرافات از دید قرآن می‌پردازد.

در مقاله حاضر تلاش شده است، مواردی به عنوان علل و عوامل انحراف انتخاب گردد که گرچه خود نوعی انحراف و میل از مسیر حق به باطل است؛ اما زمینه‌ساز انحرافات عمده دیگر از جمله شرک و بت‌پرستی در میان یهودیان بوده است.

کلید واژه‌ها: انحراف، انحرافات، کجروی، یهود، بنی اسرائیل، یهودیان، عوامل.



عوامل مؤثر در گمراهی و کجروی یهودیان در قرآن می‌تواند به دو گروه عمده تقسیم گردد: یکی اعتقادات، افکار، اندیشه‌های باطل و توهمات غلط و اشتباهی که در اعماق جان یهود جا گرفته و دیگری صفات رذیله‌ای که جزء لاینفک زندگی یهودیان شده و از دیگر عوامل دخیل در گمراهی آنان است که تفصیل آن از قرار زیر است:

۱. اعتقادات باطل:

عقاید صحیح مذهبی، تمامی اعمال و رفتارهای انسان معتقد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و او را از لجام گسیختگی، بی‌قیدی، لابلایگری و سستی و پریشانی نجات خواهد داد و بالعکس رفتار و افکار انسان فاقد عقاید درست، همانند ذراتی حیران است که این ذرات دیوانه‌وار در حرکت و فعالیت بی‌هدفند.

اسلام نیز برای انسان‌سازی ابتدا از عقاید شروع کرده و اولین گام در جهت اظهار اسلام را اقرار به یگانگی خداوند و رسالت رسول او دانسته است. به عبارت دیگر اول عقیده پاک و سپس عمل صالح. تا شخص موحد نباشد، این انتظار که پایبند به احکام الهی باشد، انتظار نابجایی است و دقیقاً به همین دلیل است که بیشتر آیات و سوره‌های مکی به مباحث اعتقادی، توحید، نبوت و معاد می‌پردازد.

از آنجا که یهودیان دارای زیر بناهای فکری ناسالم بودند، بسیاری از انحرافات در عمل و گفتار آنان نمودار شد؛ زیرا وجدان مذهبی که کنترل تمام کارها را به دست می‌گیرد و هدایت‌گر انسان به سوی مسیر حقیقی و صراط مستقیم است، در آنان وجود نداشت.

برخی از عقاید باطل و ناحق یهودیان که موجب انحراف و گرایش آنان به اعمال

ناپسند شده است، به فرار ذیل است:

۱.۱. حس‌گرایی عامل گرایش به شرک:

افرادی که حس را تنها راه معرفت به عالم دانسته و دیگر طرق معرفت را انکار نموده‌اند، حس‌گرا نامیده می‌شوند. زمینه‌های گرایش به حس‌گرایی در اعتقاد و باور انسان‌های پیشین از جمله بنی اسرائیل وجود داشته، اما این جریان به عنوان یک دستگاه معرفتی و فلسفی مستقل، در افکار کسانی همچون فرانسیس بیکن نمودار شده است.^۱

همانگونه که گفته شد، حس‌گرایی از جمله عقاید فاسد رایج در میان یهودیان بنی اسرائیل بوده که منشأ بسیاری از کجروی‌های آنان شده است. اصالت حس از عقاید ثابت آنان بوده و هست که در تمامی افکار و اعمال آنان حتی در خداپرستی آنها خودنمایی می‌کند: **وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** (بقره: ۵۵) و چون گفتند: «ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد» سپس -در حالی که می‌نگریستید- صاعقه شما را فرو گرفت.

چنین درخواستی از سوی هفتاد نفر از بنی اسرائیل که توسط حضرت موسی برای میقات برگزیده شده بودند، مطرح شد، آنان از ایمان به موسی علیه‌السلام روی گرداندند و ایمان خویش را به دیدار خداوند با چشم سر مشروط ساختند.

حس مادی تنها طریقه معرفت در میان بنی اسرائیل به حساب می‌آید و معجزات، آیات فراوان و نعم الهی در آنان که به جز محسوسات ایمان نمی‌آوردند، تغییری ایجاد

نمی‌کند.^۲

نتیجه چنین اعتقادی و محبوس ماندن در عالم محسوسات، گرایش به شرک و بت پرستی است. همانگونه که گرایش به حس گرایی در میان یهودیان منجر به درخواست آنان مبنی بر دیدار خداوند به صورت آشکار شد و چون چنین درخواستی محقق نشد، آنها خود دست به کار شدند و خدایی محسوس برای خویش خلق کردند و به گوساله پرستی و بت پرستی روی آوردند.

۲.۱. جبرگرایی عامل گرایش به بت پرستی و خلف وعده:

هنگامی که حضرت موسی علیه‌السلام از مقیات به سوی قوم خویش بازگشت و ملاحظه نمود که گروه بسیاری از بنی‌اسرائیل پرستش خدای یگانه را رها کرده و به گوساله پرستی رو آورده‌اند، بسیار خشمگین و غمگین شد و آن قوم سرکش را به خاطر نقض پیمانشان با حضرت موسی علیه‌السلام بر پرشش خداوند سبحان، مورد بازخواست قرارداد، بنی اسرائیل در مقام اعتذار علت گرایش به گوساله پرستی را اجبار و سلب اختیارشان دانستند: *فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَا كُنَّا حُمْلَانًا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ* (طه: ۸۷-۸۶) پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت [و] گفت: «ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد؟ آیا این مدت بر شما طولانی می‌نمود یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما آید که با وعده من مخالفت کردید؟» گفتند: «ما به اختیار با تو خلاف وعده نکردیم ولی از زینت آلات قوم، بارهای سنگین بر دوش داشتیم و آنها



را افکندیم و [خود] سامری [هم زینت آلتش را] همین گونه بینداخت +

یکی از سیره‌های رایج در میان افراد خطاکار آن است که شخص گناهکار برای بی‌گناه جلوه دادن خود، تلاش می‌کند تا بار گناه و خطایش را از گردن خود باز کرده و به دوش دیگران بیندازد. گاه مقصر را شرایط محیط و اجتماع دانسته و معتقد می‌شود که اگر شرایط چنین و چنان نبود، او نیز مرتکب خطا و اشتباه نمی‌شد، گاه اطرافیان را مقصر شمرده و می‌گوید اگر فلانی چنان و بهمان نمی‌کرد، من نیز دچار خطا نمی‌شدم.

اما از همه اینها بدتر آن است که انسان خطاها و گناه خویش - خصوصاً گناهان بزرگی همچون شرک - را به خواست خداوند سبحان نسبت دهد و معتقد شود که اگر خدا نمی‌خواست، شرایط گناه نیز فراهم نمی‌شد.

اعتقاد به جبر و سلب اختیار از انسان راه را برای ارتکاب هر گونه خطا بر انسان باز گذاشته و به او در ارتکاب گناهان جرأت و جسارت می‌بخشد. بر اساس چنین دیدگاهی آدمی در ارتکاب گناه و انجام صواب مجبور است در نتیجه نظام عقاب و ثواب، بهشت و دوزخ، نظامی بی‌اساس و بدون علت است؛ زیرا کسی که اختیاری در انجام افعالش ندارد، مستحق دریافت پاداش و یا گرفتار آمدن در دام عذاب نیست. افراد صالح و فاسق از ابتدا مشخص بوده و تلاش آنان برای تغییر سرنوشت محتوم خویش تلاشی بی‌ثمر است.

حضرت علی علیه‌السلام در پاسخ به فرد شامی که سؤال کرده بود: آیا رفتن ما به جنگ شامیان به قضا و قدر الهی بوده یا به اختیار؟ فرمودند:

وَيُحَكِّ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَ قَدْرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ



العِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيراً وَ كَلَّفَ يَسِيراً وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَ لَمْ يُعْصِ مَغْلُوباً وَ لَمْ يُطْعِ مُكْرِهاً ...+ و یحک (خدا به تو رحم کند) شاید تو قضا و قدر لازم و حتمی را (که باید انجام گیرد) گمان کردی، اگر چنین بود پاداش و کیفر نادرست بود، نوید به خیر و خوبی (بهشت) و بیم به شرّ و بدی (دوزخ) ساقط می‌گشت... خداوند سبحان بندگان را امر کرده با اختیار و نهی فرموده با بیم و ترس و تکلیف کرده (به کار) آسان (که به رغبت انجام دهند) و دستور نداده (به کار) دشوار (تا بر انجام آن مجبور نباشد) و کردار اندک را پاداش بسیار عطا فرموده او را نافرمانی نکرده از جهت اینکه مغلوب شده باشد... و فرمائش را نبرده‌اند از جهت اینکه مجبور کرده باشد...»^۳

۳.۱. نژادپرستی

از مطالعه تاریخ و شرح حال بنی‌اسرائیل در قرآن و کتب تاریخی، چنین استفاده می‌شود که یکی از عقاید لاینفک زندگی یهود در تمام اعصار و امصار اعتقاد به نژاد پرستی و برتری یهود بر سایر اقوام بوده و هست، همانگونه که در پروتکل صهیونیسم آمده است:

«میان قوم ما و غیر یهودیان تفاوت‌های قابل توجهی از لحاظ استعدادها و توانایی‌ها وجود دارد و همین امر موجب می‌شود که قوم ما از بالاترین میزان انسانیت برخوردار باشد و غیر یهودیان اگر چه به ظاهر چشمانشان باز است ولی چیزی نمی‌بینند»^۴

این در حالی است که دین مبین اسلام- در قرآن و روایات- بارها با نژادپرستی به مبارزه پرداخته و این اعتقاد را مردود اعلام نموده و در عوض ملاک برتری انسان‌ها را تقوا و پرهیز از گناهان دانسته است.



۱.۳.۱. نژاد پرستی عامل ایجاد توهمات:

خود برتر بینی موجب کوردلی فرد و جرأت او بر ارتکاب گناه می‌شود و او را دچار توهمات پوچ و بی‌اساس می‌سازد. فرد خود بزرگ بین و نژاد پرست برای خود و نژاد خویش حقوقی مسلم می‌داند که به هیچ وجه حق او و نژاد او نبوده و نیست. از جمله توهمات یهودیان که ریشه در اعتقاد آنان به برتری نژاد دارد، می‌توان موارد ذیل را نام برد:

الف) پندار انحصار بهشت به یهودیان:

نژاد پرستی یهودیان تا به آنجا کشیده شد که قوم یهود را مستحق بهترین نعم الهی دانسته و معتقد شده‌اند که تنها افرادی سزاوار ورود به بهشت هستند که از نژاد یهود باشند. خداوند در قرآن کریم از این اعتقاد آنان پرده برداشته و می‌فرماید: *وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* (بقره: ۱۱۱) و گفتند: «هرگز کسی به بهشت در نیاید، مگر آنکه یهود یا ترسا باشد» این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: «اگر درست می‌گویید دلیل خود را بیاورید» قابل توجه است که یهودیان نمی‌گفتند که علاوه بر ما نصرانی‌ها نیز وارد بهشت می‌شوند و نصارا معتقد به ورود یهودیان به بهشت نبودند، بلکه هر کدام معتقد به کفر دیگری و انحصار بهشت به هم‌کشیان خود بوده‌اند و در واقع در آیه خلاصه‌گویی شده است.^۶

اما خداوند ادعای انحصار بهشت به نژاد و قوم خاصی را مردود دانسته و آن را چیزی جز ادعا، آرزو و گفتار باطل بدون دلیل و برهان نمی‌داند.^۷



در واقع بنی اسرائیل آنقدر آرزوی انحصار بهشت به یهودیان را در سر می‌پروراند که برای خود حقی فرض کردند و گمان کردند که تنها حق آنان است که وارد بهشت شوند.^۸

دیگر آیات قرآن نیز وجود چنین اعتقاد باطلی در میان یهودیان را مطرح می‌نماید:
قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره: ۹۴) بگو: «اگر نزد خدا، سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید.

در این آیه عقیده انحصار بهشت به یهودیان به گونه‌ای دیگر مورد انکار قرار گرفته است. خداوند می‌فرماید: اگر آنان در گفتار خویش صادق هستند و اهل بهشت، پس مرگ برای آنها از زندگی دنیا که همراه مشکلات و ناراحتی‌ها و غم و غصه‌هاست، بهتر است و چنین کسی قطعاً مرگ را بر حیات ترجیح می‌دهد، درحالی که یهودیان هرگز آرزوی مرگ ندارند.^۹ آنان نه تنها آرزوی مرگ نداشته‌اند بلکه از مرگ گریزان‌اند، بنابراین خود نیز قاطعانه براین باور نیستند که پس از مرگ زندگی بهتر در انتظار آنان است و الاً بی‌درنگ آرزوی مرگ می‌کردند تا هر چه سریع‌تر رفاه و آسایش ابدی را به دست آورند.

ب) پندار محدود بودن زمان عذاب یهودیان:

اعتقاد به برتری نژاد یهودیان موجب امتیاز طلبی آنان شده، آنان معتقد بودند که گنهکاران یهود فقط چند روزی کیفر و مجازات می‌بینند، سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنها قرار خواهد گرفت. این امتیاز طلبی آنان با هیچ منطق و درایتی سازگار نیست^{۱۰} و قرآن با قاطعیت، بطلان آن را اعلام می‌نماید: وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا



أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۸۰) و گفتند: «جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید»
 بگو : مگر پیمانی از خدا گرفته اید؟- که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد- یا آنچه را نمیدانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟

این عقیده باطل یهودیان توسط روایات تاریخی نیز تأیید شده، ابن عباس و مجاهد می‌گویند: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، یهودیان گفتند: عمر این دنیا هفت هزار سال است و خداوند در برابر هر هزار سال یک روز بندگان گنهکار را عذاب خواهد نمود، پس خداوند هفت روز بیشتر بندگان را عذاب نخواهد کرد.^{۱۱} این گفتار، گفتاری است بدون هیچ سند و مدرکی از کتب الهی و سخنان انبیای الهی. نه در کتب آسمانی چنین وعده‌ای به آنان داده شده و نه هیچ رسولی وعده شفاعت آنان را کرده بود. بلکه نژادپرستی یهود، آنان را به چنین عقیده‌ای وادار نموده است.

ج) پندار مصونیت از عذاب و امتحان الهی:

اهل کتاب برای خود فضایل و کراماتی قائل بودند از جمله آنکه می‌گفتند ما از شاخه‌های شجره یعقوب هستیم و ما پسران خدا و دوستان اویم و اگر مرتکب عمل زشت و معصیتی گردیم، عذابی برای ما نخواهد بود. در واقع آنان گمان می‌کردند که صرف یهودی بودن آنان را از فتنه و بلا نگاه می‌دارد و مورد آزمایش قرار نخواهد گرفت. به خاطر همین پندار و طرز تفکر غلط، کور و کر شده و حق را نمی‌دیدند.^{۱۲} یهود گمان می‌کرد که سعادت و نجات ابدی، امری دسته جمعی است، نه فردی و به مجرد انتساب افراد به حضرت ابراهیم از عذاب الهی نجات می‌یابند.^{۱۳}



وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (مائده: ۷۱) و پنداشتند کیفری در کار نیست، پس کور و کر شدند، سپس خدا توبه آنان را پذیرفت، باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

یهودیان گمان می‌کردند که در مقابل قتل و تکذیب انبیای الهی، کیفر و گرفتار عذاب الهی نخواهند شد؛ چرا که خود را فرزندان و دوستان خدا می‌دانستند.^{۱۴}

و اگر هم به فرض، گرفتار عذاب الهی شوند، مدت این عذاب کوتاه و اندک خواهد بود، کما آنکه اگر پدری به پسر غضب کند به زودی غضب او زایل می‌شود: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبُّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (مائده: ۱۸) و یهودیان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم» بگو: «پس چرا شما را به [کیفر گناهانتان] عذاب می‌کند؟»

خداوند در رد نظریه آنان می‌فرماید: شما که اقرار دارید بر اثر گوساله پرستی گرفتار عذاب الهی شدید، پس اگر اولاد خدا بودید، هرگز نباید دچار چنین عذابی می‌شدید. بلکه شما هم اولاد آدم و مخلوق خداوند هستید.^{۱۵}

د) پندار پذیرفته شدن بدل:

یکی دیگر از پیامدهای اعتقادات یهود به نژاد برتر و آنکه خود را از نسل برتر (نسل پیامبران) می‌دانستند، آن بود که می‌گفتند: چون ما فرزندان پیامبران هستیم، پیامبران در روز قیامت از ما دستگیری و شفاعت خواهند کرد.



اما خداوند در قرآن چنین عقیده‌ای را باطل اعلام نموده و آنان را ناامید ساخته و می‌فرماید: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ** (بقره: ۱۲۳ و ۴۸) و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند.

ملاک بهره‌مند شدن از نعم جاوید و نجات از عذاب سخت، دردناک و طاقت فرسای آخرت به رابطه خویشاوندی افراد نیست، بلکه ملاک ایمان و عمل صالح است. آنچنانکه افرادی چون ابولهب در قعر دوزخ جا گرفته و افرادی همچون سلمان فارسی از اهل بیت به شمار می‌آیند.

البته قابل توجه است که گرچه آیه، شفاعت را به صورت عام رد کرده؛ اما مقصود ابطال عقیده یهود است، نه رد شفاعت به طور کلی؛ زیرا شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی ایشان امری مسلم است.^{۱۶}

۱. ۳. ۲. نژادپرستی عامل خیانت و تجاوزگری:

نژاد پرستی یهودیان علاوه بر اینکه موجب تکبر، خود بزرگ بینی و خود پسندی آنان شد، مفسد دیگری از جمله خیانت، ظلم و تجاوز به اموال و انفس دیگران را در پی داشت. برخی از آنان مالکیت تمامی اموال را حق مسلم خود دانسته و حق غیر یهودی را به او باز نمی‌گرداندند؛ چرا که در نظر آنان فقط اموال و انفس یهود است که قابل احترام است و محترم شمرده می‌شود: **وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِينِ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ**



يَعْلَمُونَ (آل عمران: ۷۵) و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شماری، آن را به تو بر گرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شماری، آن را به تو نمی‌پردازد. مگر آنکه دائماً بر [سر] وی به پا ایستی. این به آن سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست» و به خدا دروغ می‌بندند، با اینکه خودشان هم می‌دانند.

در آیه شریفه علت تمایل یهودیان به خیانت و عدم رد اموال دیگران - از زبان خودشان - یهودی نبودن طرف مقابل بیان شده است.^{۱۷} این از اعتقادات و صفات ذاتی یهود است، که می‌گوید: امانت بین یهودی و یهودی است و یهودی می‌تواند به اموال غیر یهود خیانت کند و آن را تصاحب نماید.^{۱۸}

خداوند در مقام انکار و رد این نظریه باطل پرده از باطن آنها برداشته و می‌فرماید: آنها خودشان هم به اشتباه بودن چنین طرز فکری آگاهند و با این حال از جانب خدا برای خویشتن حق و حقوقی قائلند که به هیچ وجه مورد تایید خدا نبوده و آنان بر خدا دروغ می‌بندند.

۱.۳.۳. نژادپرستی عامل کفر به قرآن:

یهود همواره ادعا داشت که تمام پیامبران از میان آنان انتخاب شده‌اند، بنابراین حاضر نبودند به پیامبری ایمان آورند که از یهود و بنی اسرائیل نباشد. تنها کتاب آسمانی موثق در نزد آنان تورات است و بس: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ** (بقره: ۹۱) و چون به آنان گفته شود: «به آنچه خداوند نازل کرده ایمان آورید» می‌گویند: ما به آنچه بر [پیامبر] خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم و غیر آن را - با آنکه [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی

است که با آنان است - انکار می کنند.

انحصارطلبی آنان تا به آنجا پیش رفته است که با وجود اعتقاد به حق بودن قرآن و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به این بهانه که از بنی اسرائیل نیست، به او ایمان نیاوردند؛ چون معتقد بودند نژاد برتر (بنی اسرائیل) هرگز از نژاد دیگری پیروی نخواهد کرد.

۱.۴. اصالت نفس و هوا پرستی عامل تکذیب و قتل انبیاء:

هرگاه پیامبری از جانب خدا به سوی یهود بنی اسرائیل مبعوث می شد و معارف و احکام الهی را به آنان عرضه می کرد، چون آن احکام و معارف بر خلاف میل و هوای نفس آنان بود، از پذیرش حق سرباز می زدند و پیامبر الهی را تکذیب می کردند. آنان، عده‌ای از انبیای الهی همچون یحیی و زکریا را به قتل رساندند.^{۱۹} وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره: ۸۷) و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم پس چرا هرگاه پیامبری چیزی که خوشایند شما نبود را برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.

همچنین خداوند می فرماید: لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ آرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ (مائده: ۷۰) ما از فرزندان اسرائیل سخت پیمان گرفتیم و به سویشان پیامبرانی روانه کردیم. هر بار پیامبری چیزی برخلاف دلخواهشان برایشان آورد، گروهی را تکذیب کردند و

گروهی را می‌کشند.

۲. صفات رذیله

همانگونه که اعتقادات، افکار و پنداشتهای باطل، منشأ بسیاری از انحرافات و جبروی‌ها در انسان است، خو کردن به صفات رذیله نیز فرد را به ارتکاب اعمالی و می‌دارد که انسان را به قعر هلاکت می‌افکند.

در ذیل به برخی از صفات رذیله یهودیان در قرآن پرداخته می‌شود که منشأ انحرافات عمده‌ای از جمله کفر، الحاد، تکذیب و قتل انبیای الهی شده است:

۱. ۲. جهل عامل شرک و درخواست نابجا:

یکی از اوصافی که قوم یهود در قرآن بدان متّصف هستند، جهالت است که موجب گرایش آنان به بت‌پرستی شد: **وَ جَاوَزْنَا بِنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ** (اعراف: ۱۳۸) و فرزندانش اسرائیل را از دریا گذرانیدیم تا به قومی رسیدند که بر [پرستش] بت‌های خویش همت می‌گماشتند. گفتند: «ای موسی، همانگونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده. گفت: «راستی شما گروه نادانی هستید»

در آیه شریفه علت علاقه و گرایش بنی اسرائیل به بت‌پرستی، جهل و نادانی آنان به مقام، صفات و نعم الهی معرفی شده است.^{۲۰} حتی گروهی اعتقاد دارند قومی که بنی اسرائیل بر آنان گذشتند بت‌هایی به شکل گاو داشتند و همین مسأله منشأ



گوساله پرستی اسرائیلیان شد.^{۳۱} طبق آیه پیش گفته، منشأ تمایل انسان به جلوه‌ها و شکوه دنیایی و گرایش او به آنچه علی‌الظاهر زیبا و فریبنده است، عدم تعقل، تفکر و آگاهی به مصالح و مفسدات این امور است. والا شخص با اندک تأمل درمی‌یابد که بسیاری از امور که دوست داشتنی به نظر می‌آیند، برای دنیا و آخرت او منفعتی نداشته، بلکه چیزی جز مشقت و رنج دنیا و سنگینی حساب در آخرت نیست.

بنابر این ریشه بسیاری از آرزوها و خواسته‌های نامشروع و گاه مشروع؛ اما خلاف مصلحت که جز مشقت و زحمت برای فرد و دیگران چیزی به ارمغان نمی‌آورد، جهالت، نادانی و حماقت افراد است: *وَ إِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسَىٰ لَنْ نُّصْبِرَ عَلٰى طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَاذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِثَالِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِى هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ اِهْبَطُوْا مِصْرًا ...* (بقره: ۶۱) و چون گفتند: «ای موسی، هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نیاوریم. از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویانند، از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویانند.» [موسی] گفت: «آیا به جای چیز بهتر، خواهان چیز پست‌ترید؟ سپس به شهر فرود آیید...»

غذای بنی اسرائیل من و سلوی بود و آیه از آن جهت از این دو به «طعام واحد» تعبیر نموده است که لایتغیر و یکسان بود، هرگاه شخص هر روز غذای یکسانی بخورد، گر چه سفره‌اش رنگارنگ باشد، گویند «لایاکل فلانا إلا طعاما واحدا»^{۳۲}

اما جهل چیست که موجب می‌شود انسان آرزوهای طول و دراز در سر بپروراند؟ در کتب لغت غالباً جهل را در مقابل علم دانسته‌اند،^{۳۳} گرچه گاهی نیز در کاربردهای قرآنی و روایی این واژه در مقابل عقل به کار می‌رود و کار جاهلانه یعنی کاری غیر عقلانی و مخالف سیره عقلا.



در کتاب معراج السعاده جهل چنین معرفی شده است: جهل یعنی خالی بودن نفس از علم بدون اینکه فرد ادعای عالم بودن داشته باشد. در ابتدا این صفت مذموم نبوده، بلکه ممدوح است؛ زیرا محرکی در جهت تحصیل علم است. اما باقی ماندن بر جهل و ثبات آن از رذایل عظیم است.^{۲۴}

در آیات و روایات متعدد باقی ماندن بر جهل و نادانی مورد مذمت قرار گرفته و بر ارتفاع آن توصیه و سفارش اکید شده است. حضرت علی علیه السلام در مذمت جهل و پیامدهای ناگوار آن می فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ لَا تَرْكَبُوا إِلَى جَهَالَتِكُمْ وَلَا تَتَّقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ يَرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ

بندگان خدا به جهل و نادانی خود اعتماد مکنید، و از خواهش های خویش پیروی ننمایید، زیرا کسی که به چنین منزلی وارد گردد به کسی ماند که به کنار رودی که از مرور سیل زیر آن تهی گشته شکافته نزدیک به انهدام است، منزل نموده باشد، (پیروی کننده از جهل و نادانی و هوای نفس) بار سنگین، هلاکت را بر پشت خود بار کرده از جایی به جایی می گرداند به جهت اندیشه ای که پس از اندیشه دیگری به کار آرد (هر زمان مشکلی اختیار نموده و هر روز اندیشه تازه ای دارد) می خواهد آنچه نمی چسبد بچسباند و آنچه نزدیک نمی گردد نزدیک گرداند.^{۲۵}

۲.۲. ترس عامل نافرمانی و فرار از جهاد:

یکی از صفات رذیله ای که بنی اسرائیل به آن دچار بوده، ترس از قدرت برتر و مقهور



شدن در برابر قدرتمندان و زورگویان است. گاه ترس بر آنان به حدی غالب می‌آید که موجبات نافرمانی و سرپیچی از فرامین الهی را فراهم می‌آورد و آنان به جای سرتسلیم فرود آوردن در برابر دستور خداوند، در برابر خدا و رسول او به سرکشی و طغیان می‌پرداختند: **قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ** (مائده: ۲۲) گفتند ای موسی، در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی‌شویم. پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد.

هرگاه ترس از قدرت برتر و هراس از مرگ و حفظ جان و مال در شخصی به صورت افراطی وجود داشته باشد، موجب تضعیف روحیه جهاد و مبارزه با دشمن شده تا جایی که ممکن است، شخص از حق خود گذشته و یا برای فرار از جهاد به ترک دیار و خانه خویش راضی شود: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُوفُوا حَدَرَ الْمَوْتِ** (بقره: ۲۴۳) آیا از [حال] کسانی از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟

گروهی از مفسران معتقدند که گریختن آنان و ترک خانه و کاشانه به خاطر فرار از جهاد بود؛ به دلیل آیه بعد که می‌فرماید: **وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ^{۲۶}

فرد ترسو نه تنها خود از جهاد و مبارزه علیه باطل گریزان است، بلکه روحیه مبارزه‌طلبی در دیگران را نیز تضعیف می‌کند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«من أحس من نفسه جبناً فلا يغز» کسی که در خود ترسی احساس می‌کند، در جنگ شرکت نکند. ^{۲۷}



بنابراین گاهی ترس انسان در درون او ریشه ندارد بلکه از القائات فکری اطرافیان اوست و لذا است که در روایات، همنشینی و مشورت با افراد ترسو مورد مذمت قرار گرفته است. توجه به این نکته نیز ضروری است که در وجود انسان دو نوع ترس وجود دارد:

یکی ترسی است که در روایت فوق و دیگر روایات از آن تعبیر به جبن شده، چنین ترسی، ترس نامعقول و مذموم است. ترس نامعقول زمانی است که انسان از عواملی بترسد که در خور ترس نیستند و موجبات عقب افتادگی، بدبختی و ناکامی، شکست و زبونی را فراهم آورده و انسان را از کارهای بزرگ باز می‌دارد.^{۲۸} و دیگری ترس معقول است و انسان را از خطرات احتمالی که مال، فرزند و عیال و آبروی او را به خطر می‌اندازد، باز داشته و راه محتاطانه برخورد کردن را در پیش روی او قرار می‌دهد. چنین ترسی نه تنها ترس مذموم نیست، بلکه ممدوح و عاقلانه است.

اما یکی از عوامل ایجاد ترس نامعقول و افراطی در انسان، سوء ظن به خداوند است؛ زیرا اگر انسان به قدرت خداوند و محقق شدن وعده‌های الهی ایمان و یقین داشته باشد، هرگز ترس از قدرت برتر و مرگ به اندازه‌ای در او رشد نمی‌کند که موجب گذشتن از حقش، سازشکاری و حتی فرار از میدان جهاد شود. او می‌داند اگر پیروز شود، به مراد رسیده و اگر شکست بخورد یا به شهادت برسد، وعده‌های قطعی خداوند در انتظار اوست. حضرت علی علیه‌السلام ریشه ترس را سوء ظن به خداوند سبحان دانسته، می‌فرماید:

«الجبن والحرص والبخل غرائز سوء یجمعها سوء الظن بالله سبحانه» «ترس، حرص و بخل صفات زشتی هستند که در سوء ظن به خداوند جمع شده‌اند»^{۲۹}



افراد با ایمان که به خداوند حسن ظن دارند و به حق بودن راهشان نیز یقین دارند، می‌دانند که خداوند در مسیر حق همواره با آنان است و به آنان یاری می‌رساند، در این صورت قدرتمندترین قدرت‌ها نیز آنان را به هراس نمی‌اندازد؛ زیرا یقین دارند که قدرت خداوند ما فوق تمامی نیروهاست.

۳.۲. کبر عامل کفر و تکذیب انبیاء:

از جمله عواملی که موجب روی گردانی از حق و ایمان به خدا و تکذیب نشانه‌های آشکار او می‌شود، تکبر است. خداوند در قرآن علت تکذیب انبیای الهی توسط بنی اسرائیل را تکبر آنان معرفی کرده است با وجود آنکه حضرت موسی علیه‌السلام همراه معجزات فراوان و کتاب آسمانی، به سوی آنان فرستاده شد؛ اما یهودیان از سر تکبر و هواپرستی از ایمان به او و همچنین پیامبران دیگر سرباز زدند تا جایی که حتی گروهی از انبیای الهی را به قتل رساندند: **وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ** (بقره: ۸۷) و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم، و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر وزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید؟

همچنین خداوند می‌فرماید: **سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءِیَّةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا** (اعراف: ۱۴۶) به زودی کسانی که در زمین،



بنا حق تکبر ورزیدند، از آیاتم روی گردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه‌ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«در این آیه تکبر در زمین به قید «بغیرالحق» مقید شده است، در حالی که تکبر در زمین به غیر حق نیست... این گونه تقييدها در حقيقت توضیح است نه تقييد... وَ اِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا عطف بر جمله يتكبرون است و بیان یکی از اوصاف متکبرین است که همان اصرار بر کفر و تکذیب است»^{۲۰}

در تعریف کبر گفته شده: حالت و حسی است در انسان که خویشتن را در مقایسه با دیگران بزرگ تر و برتر می‌داند. این حالت موجب حقیر شمردن دیگران، خرامان و دامان کشان راه رفتن و... می‌شود.^{۲۱}

کبر از آثار اعتقاد به برتری نژاد و خود برترینی است. هرگاه اعتقاد به برتری خویش و نژاد برتر در اعماق جان فرد نفوذ کند، نشانه‌های تکبر و فخر فروشی در اعمال، رفتار و گفتار وی ظاهر می‌شود.

البته باید توجه داشت که تکبر دارای مراتبی است: گاه تنها در قلب شخص مستقر شده، گاه در اعمال وی نیز نمودار می‌شود و گاه در قلب او مستقر است؛ اما شخص اظهار به تواضع می‌کند. ایده و عقیده خود بزرگ بینی و تکبر در هر مرتبه که باشد، حتی در مرتبه‌ای که انسان علی الظاهر خویشتن را متواضع نشان می‌دهد، موجب می‌شود که انسان در برابر حق سر تسلیم فرود نیاورد و در برابر هر آنچه در مقابل اوست، ایستادگی کند، حال حق باشد یا باطل؛ زیرا پذیرش حق یا طرف مقابل یعنی پذیرش برتری و بزرگی دیگری بر او و متکبر نمی‌تواند یا نمی‌خواهد بپذیرد که در



این جهان شخصی یا چیزی بزرگ تر از او نیز وجود دارد. به همین جهت است که می‌گوییم که یکی از مهم‌ترین عوامل گمراهی انسان، تکبر اوست. برخلاف تکبر، تواضع سبب شرافت و ترقی انسان در مسیر کمال می‌شود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكِينَ مُوَكَّلِينَ بِالْعِبَادِ فَمَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ» در آسمان دو ملک موکل بندگان هستند، اگر او تواضع نماید، بالایش می‌برند و چون تکبر کند، پایش می‌آورد.^{۳۳}

بزرگی انسان در تواضع و کوچکی او در تکبر اوست. نتیجه آنکه تکبر نه تنها موجب برتری متکبر بر سایرین نمی‌شود، بلکه مقام شخص را در نظر خلق خدا پایین و پایین‌تر می‌آورد.

۴.۲. حسادت عامل اختلاف و انحراف خود و دیگران:

هنگامی که پیامبر گرامی اسلام وارد شهر مدینه شدند، گروهی از سران و بزرگان یهود، به خاطر حسادت نسبت به ایشان در صدد کارشکنی بر آمده و گروهی از مردم مدینه که هنوز مسلمان نشده و یا علی‌الظاهر و از روی نفاق ایمان آورده بودند، با آنان همدست شدند و جلسات سری با یهودیان تشکیل می‌دادند و توطئه‌هایی را علیه اسلام طرح ریزی می‌کردند. یهودیان مخالف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌تنها از یک قبیله یهودیان نبوده، بلکه ایشان در تمام قبایل یهود در مدینه مخالفینی داشتند.^{۳۳}

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: **بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ**



بُعْيَا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بَغْضِبِي عَلَى غَضَبِي وَ
 لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (بقره: ۹۰) وه که به چه بدی‌هایی خود را فروختند که به
 آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند، که چرا خداوند از فضل خویش
 بر هر کس از بندگان که بخواهد [آیاتی] فرو می‌فرستد پس به خشمی برخشم دیگر
 گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت آور است.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه فوق می‌فرماید:

«بغیا یعنی از روی حسادت نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله زیرا ایشان
 از فرزندان اسماعیل بودند، در حالی که همه انبیای گذشته از بنی اسرائیل.»^{۳۴}

یهودیان نشانه‌های پیامبر آخر الزمان را می‌شناختند و می‌دیدند که نشانه‌ها با وجود
 مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله مطابقت دارد. همانگونه که قرآن می‌فرماید:
 الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ (بقره: ۱۴۶) کسانی که به
 ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم. همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد]
 را می‌شناسند.

با این حال حسادت یهود نسبت به آن حضرت نه تنها مانع ایمان و اسلام آنان شد،
 بلکه یهودیان تمایل داشتند هیچ کس به اسلام و حضرت محمد صلی الله علیه و
 آله ایمان نیاورد و اگر ایمان آورده، کافر شود: وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ
 مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ (بقره: ۱۰۹)
 بسیاری از اهل کتاب- پس از اینکه حق برایشان آشکار شد- از روی حسدی که در
 وجود شان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند.

در سوره جائیه نیز علت به وجود آمدن اختلافات دینی و تفرقه بین یهودیان -با

آنکه دلایل روشن برای تشخیص حق داشتند- حسادت بیان شده است: *وَءَاتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِمَّن بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ* (جاثیه: ۱۷) و دلایلی روشن در امر [دین] به آنان عطا کردیم، و جز بعد از آنکه علم برایشان [حاصل] آمد. [آن هم] از روی رشک و رقابت میان خودشان، دستخوش اختلاف نشدند. قطعاً پروردگارت روز قیامت میانشان درباره آنچه در آن اختلاف کردند، داوری خواهد کرد. اختلافات دینی و در هم شدن حق و باطل در میان آنها به جهت نبودن علم و یا شبهه نبود، بلکه این اختلاف را علمای آنان به خاطر حسادتی که در میانشان بود، به وجود آوردند.^{۳۵} یهودیان به جای آنکه از آموزه‌ها و معارف دین و از علم و یقینشان جهت وحدت و انسجام ملت یهود استفاده کنند به علت حسادتشان نسبت به یکدیگر موجبات اختلاف و تفرقه و شکاف در میان جامعه یهود گشتند، وحدت و عزت خویش را با ذلت و خواری معاوضه کردند. بعضی از مفسران اعتقاد دارند که مراد آیه آنست که آنان پس از شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر حسادت به ایشان در پذیرش دین اسلام اختلاف کردند^{۳۶} اما حسادت چیست؟

حاسد به فردی می‌گویند که آرزوی زوال نعمت و فضیلتی را از صاحب فضیلت و نعمت دارد.^{۳۷} منشأ و سرچشمه حسادت دنیا طلبی و محبت به دنیاست؛ زیرا منابع دنیا محدود است و لذا موجب نزاع دنیا دوستان و دنیا طلبان می‌شود و شخص دنیا طلب آرزو دارد، نعمت از دیگران سلب شده و به وی برسد و این همان حسادت است.^{۳۸}

۲. ۵. غفلت و سهل انگاری عامل قساوت قلب:



یکی از عوامل تکذیب آیات توسط بنی اسرائیل بی‌توجهی و غفلت و یا بهتر بگوییم تغافل از آیات و نشانه‌های پروردگار و معجزات، نصایح و راهنمایی‌های انبیای الهی و عدم تأثیر چنین اموری در قلب‌های همچون سنگ یهودیان است: *سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ* (اعراف: ۱۴۶) به زودی کسانی که در زمین بناحق تکبر می‌ورزیدند، از آیاتم روی‌گردان سازم (به طوری که) اگر هر نشانه‌ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را بر نگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند. این به آن سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشته و غفلت ورزیدند.

علامه در ذیل این آیه می‌فرماید:

«همه این کجروی‌های ایشان نتیجه تکذیبی است که نسبت به آیات خدا نمودند و از آنها غفلت کردند.»^{۳۹} علت منع شدن آنان از آیات و تمایلشان به راه باطل و روی گردانی از راه صحیح تکذیب آیات و معجزات و عدم تفکر و تعقل درباره آنهاست، نه آنکه که آنها واقعاً از آیات غافل هستند و آیات الهی را ندیده یا نشناخته‌اند، بلکه رفتار ایشان همانند انسان‌های غافل هستند.^{۴۰}

غفلت، دوری جستن و نادیده انگاشتن نشانه‌های الهی موجب سنگدلی و قساوت قلب در برابر پذیرش حق می‌شود، قلب انسان را همچون سنگی سخت می‌کند که محکم‌ترین و روشن‌ترین دلایل و براهین کوچک‌ترین اثری بر آن نمی‌نهند و چه نشانه‌هایی محکم‌تر و روشن‌تر از معجزات انبیاء و آثار و علائم وجود خداوند یگانه. جاندار و بی‌جان، زمین و آسمان، کوه و دریا گواه وجود اوست؛ اما هر آنکه چنین



نشانه‌هایی را نبیند! گام به گام در فساد قدم برداشته و به هلاکت خواهد افتاد. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«من غلبت علیه الغفله مات قلبه» هر کسی غفلت برای او غلبه کند، قلبش می‌میرد.^{۴۱} هرگاه قلب انسان بمیرد، دیگر از درک حقایق عاجز است. در واقع می‌توان گفت: تغافل موجب سنگدلی، قساوت موجب غفلت می‌شود و به عبارت دیگر قساوت و غفلت تأثیری متقابل بر روی یکدیگر دارند.

۲.۶. بهانه جویی و درخواست امور ممتنع عامل انحراف از مسیر هدایت:

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (بقره: ۱۰۸) آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شد؟ و هر کس کفر را با ایمان عوض کند، مسلماً از راه درست گمراه شده است. در این آیه خداوند در ضمن توبیخ مسلمانان و نهی آنان از درخواست و سؤالات بیجا به یکی دیگر از عوامل انحطاط یهودیان یعنی بهانه‌جویی‌ها، پرسش‌ها، درخواست‌های نابجا و غیر ضروری آنان اشاره می‌کند که نتیجه آن چیزی جز افتادن در وادی ضلالت نیست.

درخواست امور ممتنع و به درد نخوری مثل رؤیت خدا، آمدن کتابی از آسمان و سؤالات بی موردی همچون سؤال در باره ویژگی‌های بقره، چیزی جز بهانه جویی برای شانه خالی کردن از بار تکلیف نیست. اما سرانجام آن، نه تنها رفع تکلیف نبود، بلکه تکلیف و مسئولیت آنان را سخت‌تر و دشوارتر نیز کرده است.

نمونه‌های فراوانی از بهانه جویی‌ها و لجاجت‌های یهود در برابر حق در قرآن بیان



شده است. از جمله در آیات ۱۵۳ سوره نساء، ۱۸۳ سوره آل عمران، ۶۷-۷۱ و ۶۱ و ۹۷ سوره بقره و... که برخی از آنان در مباحث گذشته بیان شده است.

از شگفت‌انگیزترین بهانه جویی‌های یهودیان برای ایمان نیاوردن به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن است که روزی گروهی از علمای یهود نزد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رفته، عرض کردند: ما چهار سؤال از تو داریم، اگر به آنها پاسخ دهی به تو ایمان می‌آوریم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا عهد و پیمان می‌بندید که اگر من پاسخ سؤالات شما را بگویم ایمان می‌آورید؟ گفتند: بله. پرسیدند: چگونه گاهی فرزند انسان شبیه مادرش می‌شود؟ حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم آیا می‌دانید که نطفه مرد سفید و غلیظ و نطفه زن زرد و رقیق است؟ عرض کردند: بله. فرمودند: نطفه مرد با زن مخلوط شود و یکی بر دیگری بچربد فرزند شبیه او می‌شود. گفتند: جریان خوابیدن خود را برای ما بازگو کن. فرمودند: شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که هر کس پیغمبر باشد چشمش می‌خوابد اما قلبش بیدار است؟ گفتند: بله. فرمودند: خواب من نیز این چنین است. گفتند: بگو حضرت یعقوب چه چیزی را بر خود حرام کرد؟ فرمودند: بهترین خوراکی نزد او گوشت و شیر بود و همان‌ها را بر خود حرام کرد. گفتند: به ما بگو روح که بر تو نازل می‌شود چیست؟ فرمودند: جبرئیل. گفتند: اگر فرشته‌ای جز او بر تو نازل می‌شد به تو ایمان می‌آوردیم اما جبرئیل دستور خونریزی و جنگ می‌آورد!^{۴۲}

همانگونه که دیده شد برای یهودیان واضح و روشن گردید که محمد صلی الله علیه و آله همان رسول موعود در تورات است و دلیلی برای ایمان نیاوردن به ایشان نداشتند جز دشمنی کور و بی‌دلیل با جناب جبرئیل که بهانه‌ای بیش برای شانه خالی کردن از تسلیم شدن در برابر حق نبود.



از جمله عوامل دیگرِ دخیل در انحرافات یهودیان می‌توان از فسق، لعن الهی، قدرت و امکانات مادی و دنیاطلبی و ترفه، قانون استدراج و املاء، حق‌گریزی و... نام برد؛ اما از آنجا که عوامل فوق نتیجه دیگر عواملی است که بیان شده، از شرح و توضیح آن خودداری می‌شود.

پی نوشت‌ها:

۱. جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی، ص ۲۰-۱۹.
۲. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۷۲.
۳. سید علی نقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۱، قصار ۷۸.
از قول پروتکل صهیونیسم.
۴. مصطفی قویدل، یهود در قرآن، اینترنت، farsnews.net
۵. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰.
۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۶؛ فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۵.
۷. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۶.
۸. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۵.
۹. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۳۲۰.
۱۰. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۲۲.
۱۱. ابن هشام، سیره النبویه، ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۳.
۱۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی التفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۸.
۱۳. طباره، یهود از نظر قرآن، ص ۱۱۳.
۱۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۰.
۱۵. همان، ج ۳، ص ۲۷۳.
۱۶. همان، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.
۱۷. همان، ج ۳، ص ۷۷۸.



١٨. سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلي، في ظلال القرآن، ج ١، ص ٤١٧.
١٩. طبرسي، مجمع البيان، ج ١، ص ٣٠٨-٣٠٧.
٢٠. ناصر مكارم شيرازي، تفسير نمونه، ج ١، ص ٣٣٦ و ٣٣٧.
٢١. طبرسي، مجمع البيان، ج ٤، ص ٧٢٧.
٢٢. همان، ج ٤، ص ٧٢٦.
٢٣. محمود زمخشري، الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل، ج ١، ص ١٤٥.
٢٤. جوهري، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربيه، ج ٤، ص ١٦٦٣؛ فراهيدي، كتاب العين، ج ٣، ص ٣٩٠؛
راغب اصفهاني، مفردات في غرايب القرآن، ص ١٠٢.
٢٥. ملا احمد نراقي، معراج السعاده، ص ٩٠.
٢٦. ملا محمد صالح مازندراني، شرح اصول كافي، ج ١، ص ٧٨.
٢٧. طبرسي، مجمع البيان، ج ٢، ص ٦٠٥.
٢٨. محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٩٧، ص ٤٩.
٢٩. ري شهري، ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٧٠.
٣٠. محمد حسين طباطبائي، الميزان في التفسير القرآن، ج ٨، ص ٢٤٧.
٣١. ملا احمد نراقي، معراج السعاده، ص ٢٧٨.
٣٢. كليني، كافي، ج ٢، ص ١٢٢.
٣٣. ابن هشام، سيره النبويه، ج ١، ص ٣٤٢.
٣٤. طبرسي، مجمع البيان، ج ١، ص ٣١٥.
٣٥. طباطبائي، الميزان في التفسير القرآن، ج ١٨، ص ١٦٦.
٣٦. ناصر مكارم شيرازي، تفسير نمونه، ج ٢١، ص ٢٥٢.



۳۷. فیروز آبادی، قاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۸۸؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۵۰۷؛ راغب اصفهانی، مفردات فی غرایب القرآن، ص ۱۱۸.

۳۸. ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۴۶۴.

۳۹. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی التفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۴۷.

۴۰. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۳۶.

۴۱. ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۲۸۷.

۴۲. ابن هشام، سیره النبویه، ج ۱، ص ۳۶۱.



منابع:

۱. القرآن الکریم، ترجمه فولادوند، محمد مهدی، ۱۴۱۵ هـ .
۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، ص ۲۶۲.
۳. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ترجمه حبیب الله روحانی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش، ج ۳، ص ۴۳۸ .
۴. جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۹-۲۰ .
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ هـ ج ۴، ص ۱۶۶۳ .
۶. الحمیری المعافری، عبدالملک بن هشام، سیره النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۵ ش، ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۶ و ۳۴۲ و ۳۶۱ .
۷. رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ ج ۴، ص ۵ .
۸. راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، دفتر نشرالکتاب، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۱۸ و ۱۰۲ .
۹. ری شهری، میزان الحکمه، دارالحديث، ۱۴۱۶ ق، ج ۱ ص ۶۲۸ و ۳۷۰ و ۶۹۵
۱۰. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۴۵ .



۱۱. شاذلی، سیدین قطب بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، دارالشروق، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۷۲؛ ج، ص ۴۱۷.

۱۲. طباره، عقیفه عبدالفتاح، یهود از نظر قرآن، ترجمه‌ی علی منتظمی، بی‌چا، ص ۱۱۳.

۱۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۹۸؛ ج ۸، ص ۳۰۱-۳۱۷ و ۲۴۷.

۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۳۵۶؛ ج ۷، ۱۲۸؛ ج ۱۰، ص ۲۷؛ ج ۳، ص ۶۵ و ...

۱۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۵۰۷.

۱۶. فراهیدی، ابوعبدالرحمن الخلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق دکتر مخزومی و ابراهیم سامرائی، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۳۹۰.

۱۷. فیروز آبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب، قاموس المحيط، دارالعلم للجمع، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۸. فیض الاسلام، سیدعلی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۳۱۲، ج ۱، ص ۴۷۳.

۱۹. قویدل، مصطفی، مقاله یهود در قرآن، اینترنت: farsnews.net

۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲۱. مازندرانی، ملا محمد صالح، شرح اصول الکافی، بی‌تا، بی‌چا، ج ۱، ص ۷۸.



۲۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۷۳، ص ۳۵۰؛ ج ۹۷، ص ۴۹.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۳۷ و ۳۳۶، ج ۲۱، ص ۲۵۲.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، مؤسسه الامام علی بن ابیطالب، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۰.
۲۵. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۷ ش، ص ۹۰ و ۲۸۷ و ۴۶۴.
۲۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۵ هـ. ش، ج ۶.